



نام داستان : یوش تر برو

ژانر : عاشقانه - احساسی - پند آموز - غمگین

www.lovekade.com



زن و شوهر جوانی سوار بر موتور سیکلت در دل شب می‌رانند ،

آنها از صمیم قلب یکدیگر را دوست داشتند.

زن جوان : یواشتر برو من می ترسم

مرد جوان : نه ، اینجوری خیلی بهتره !

زن جوان : خواهش می کنم ، من خیلی میترسم

مرد جوان : خوب ، اما اول باید بگی دوستم داری

زن جوان : دوستت دارم ، حالا میشه یواشتر برونی ؟

مرد جوان : مرا محکم بگیر...

زن جوان : خوب ، حالا میشه یواشتر ؟

مرد جوان : باشه ، به شرط این که کلاه کاسکت مرا برداری و روی سرت بذاری ،

آخه نمی تونم راحت بروم ، اذیتم می کنه !

*

روز بعد روزنامه ها نوشتند برخورد یک موتور سیکلت با ساختمانی حادثه آفرید ، در این سانحه

که بدلیل بریدن ترمز موتور سیکلت رخ داد ، یکی از دو سرنشین زنده ماند و دیگری در

گذشت....

*

مرد از خالی شدن ترمز آگاهی یافته بود پس بدون این که زن را مطلع کند با ترفندی کلاه کاسکت خود را بر سر او گذاشت و خواست برای آخرین بار دوستت دارم را از زبان او بشنود و

خودش رفت تا او زنده بماند و این است عشق واقعی...

پایان.